اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 در دنباله مطالب جلسات قبل كه راجع به كیفیت تغذیه و تأثیر آن در حال انسان چه تأثیر مثبت و چه تأثیر منفی، اگر نظر رفقا باشد در سوالف ایام و سنوات گذشته مطالب عرض شد البتّه به طور مختصر تا آن جا كه من یادم است به نحو مختصر و مجمل بود و وعده بسط آن در وقت مناسب خودش داده شد.

 امام علیه‌السّلام به عنوان بصری راجع به تغذیه مطالبی دارند و مسائلی را به او تذكّر می‌دهند و این مسئله می‌رساند كه ائمّه علیهم السّلام فقط متكفل بیان احكام نماز و روزه و اینها نبودند، به طور كلی در مكتب اسلام همه اموری كه انسان درگیر آن امور است در مسائل زندگی به هم پیوستگی دارد و با هم باید همخوانی داشته باشد، باید همگون باشد، باید متناسب باشد. فرض كنید كه یك ماشینی را كه می‌خواهند بسازند این ماشین از قطعات بسیار زیادی تشكیل شده چه نسبت به بدنه آن و ملاحظاتی كه در آن به نظر می‌رسد از نظر استحكام و از نظر ایمنی و از نظر صرفه جویی در سوخت و رعایت مسائل دیگر، اینها من حیث المجموع و همینطور در موتورش و امثال ذلك اینها از اجزای مختلفی تشكیل شده، می‌آیند تمام این اجزاء را با هم در نظر می‌گیرند و هر كدام را متناسب با خودش حساب می‌كنند، فرض كنید كه اندازه چرخی را كه برای ماشین در نظر گرفته اند اگر یكی را این اندازه قرار ندهند، مثلا یك چرخ تراكتور بگذارند، خب این ماشین بیچاره چطوری راه برود؟ كه یك چرخ آن طوری دارد و یكی هم چرخ به آن بزرگی، و یا این كه فرض بكنید كه برای آلیاژی كه در نظر گرفته اند برای سیلندرها و پیستونها و برای كیفیت نقل و انتقال، باید متناسب با آن میزان سوخت و حرارتی باشد كه وارد می‌شود تا بتواند این حركت را تحمّل كند، آلیاژش باید آلیاژی باشد كه ساییده نشود، اگر از همین آهن معمولی را قرار بدهند خب فردا این از كار می‌افتد و این باید همگونی داشته باشد.

 تمام احكام اسلام كه در ارتباط با انسان و با سیر معنوی انسان در این دنیا كه برای او ما به این دنیا آمدیم این تنظیم شده است باید با هم هماهنگی داشته باشد و اگر هماهنگی نداشته باشند، همدیگر را دفع می‌كنند و این دفع موجب می‌شود كه انسان در راه بماند و نتواند حركت كند.

 مثل این كه فرض بكنید كه یك شخصی وارد یك داروخانه‌ای بشود و از آن اول داروخانه همه داروها را بگیرد و بخورد تا آخر، چه می‌شود؟ جنازه‌اش را می‌برند بیرون، وقتی قرار باشد كه به همین كیفیت جلو برود، نتیجه‌ای ندارد، باید متناسب باشد. لذا ما مشاهده می‌كنیم آن چه كه در آیات قرآن مورد توجّه قرار گرفته است آن حیثیت توحیدی است كه بر همه آیات و بر همه احكام و بر همه امور زندگی انسان آن جهت توحیدی باید جاری باشد و حاكم باشد تا این كه حركت انسان در سیر و سلوك الی اللَه و رسیدن به مقام معرفت دچار خدشه نشود، دچار تناقض نشود و دچار نفاق نشود و دچار ناهمگونی و ناهمسویی نشود.

 امروزه نسبت به این مسئله چندان توجّهی نمی‌شود، یعنی آن چه كه مطرح می‌شود این است كه یك‌

 وظایفی را انسان باید انجام بدهد و بر طبق آن وظایف طبعاً یك ثوابی مترتّب است و بیش از این انسان مكلّف نیست، بیش از این انسان نسبت به این مسئله نباید تحقیق و تفحّص كند. سیر فقهی ما و مبانی اصولی ما در كتب مدوّنه مخصوصاً در نسبت به متأخرین، صرف نظر از بعضی از علما و فقهاء بزرگ مانند مرحوم شهید اوّل، شهید ثانی، علّامه حلّی، سید بن طاووس رضوان اللَه علیه، شیخ مفید كه شیخ مفید از آن فقهای بسیار بزرگ بود و پس از آن بالأخص عرفای بزرگ از فقها مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم سید علی قزوینی و امثال ذلك و همین طور متأخّرین از بزرگان، اینها از نقطه نظر فنّی و از نقطه نظر فقهی و اصولی دارای دیدگاه خاصی نسبت به كیفیت استنباط و اجتهاد در احكام بودند، دیدگاه این بزرگان از فقها و علما دیدگاه آن سویه بوده است یعنی آن طرف مسئله در كیفیت استنباط و اجتهاد اینها دخالت داشته این حكمی كه الآن صادر می‌شود آیا این حكم به كمال آن‌ها ضرر می‌رساند یا نمی‌رساند؟ به سیر آنها ضرر می‌رساند یا مفید است؟ تقرّب آنها را ایجاب می‌كند یا موجب ابتعاد آنها می‌شود؟ این یكی از دقیقترین و حساسّ‌ترین مسائلی است كه مخصوصاً فُضلا به این مسئله باید بسیار توجّه كنند و خیال نكنیم كه همین طوری مبانی ما یك مبانی ظاهری است كه فقط بر اساس اغماض و گذشت و عدم توجّه و چشم پوشیدن آن مبانی شكل می‌گیرد، در بسیاری از موارد داریم در خیلی از موارد كه مبنای شرع بر تسامح است، بر كوتاه آمدن است، بر گذشت است بر اینها هست، ولی در جاهای دیگر و در امور دیگر این مسئله باید مورد توجّه واقع بشود كه شرع در مبانی خودش چه راه و چه طریقی را در پیش گرفته و چه مقصدی را مورد توجّه قرار داده؟ مقصد او كجا است؟ آیا مانند ربات عمل كردن است؟ شما الآن در رساله‌های فقهیه وقتی كه نگاه بكنید، در این رساله‌ها چه می‌بینید؟ در شرح دعای ابی حمزه ثمالی در همین ماه رمضان گذشته كه خدمت رفقا بودیم، اگر یاد رفقا باشد نسبت به كیفیت قرائت صلاة و كیفیت نمازی كه بزرگان دستور دادند انسان باید به آنها توجّه كند، مطالبی خدمت رفقا عرض شد و نسبت كیفیت نمازی كه دیگران به آن نماز توجّه دارند هم برای دوستان مطالبی عرض شد ما خیال می‌كنیم كه وقتی كه اول غروب می‌شود آن چه كه وظیفه ما است فقط این است كه بیائیم خیلی هنر بكنیم نمازمان را به تأخیر نیاندازیم، همین است و دیگر بیش از این نیست، جناب تلویزیون روشن است و هزار تا مسئله مسخره و ... دارد همین طوری پخش می‌كند صدایش بالا، یك وضویی می‌گیریم و وارد می‌شویم و مهر كجاست؟ همین جا روی طاقچه برمی‌داریم و می‌آییم و می‌ایستیم آن جا در ضمن هم نمازمان را می‌خوانیم و هم آنچه را كه دارد آنجا به نمایش گذاشته می‌شود فوت نشود از ما، قشنگ تماشا كنیم، نه می‌دانیم الحمدلله كجا بود، نه ایاك نعبد ایاك نستعینش كجا رفت، نه قنوتش، و زود هم سر از سجده برمی‌داریم و هان ببینیم چه شد و یك چند ثانیه‌ای كه فتره افتاد و فاصله واقع شد یك وقتی بیش از این از دست نرود، خب این نماز نماز درستی است اشكالی ندارد، این نماز نمازی است كه مسئله‌ای ندارد و مهم نیست.

 بنده رفته بودم در جایی و ناهار دعوت كرده بودند مرا و یكی از ارحاممان هم بود، دعوت كرده بودند ما رفته بودیم، ناهار تمام شده و به اصطلاح سفره را جمع كرده بودند و دیگر نزدیك ساعت دو بود صاحب خانه به من گفت كه شما می‌خواهید اخبار را گوش بدهید؟ گفتم نه این چیزهایی است كه دیگر همه می‌دانند، دیگر

 خیلی ضرورتی ندارد، ولی او خیلی خودش مایل بود بر این كه حتماً اخبار را بشنود و ببیند كه بالاخره چه می‌گذرد در عالم، اگر نفهمد نمی‌شود اصلًا زندگی كرد!. كسی كه اخبار را متوجّه نشود گویا اصلًا روز و شب بر او نمی‌گذرد!، من دیدم رفت وضو گرفت و آمد و مهرش را گذاشت، به آن پسرش گفت آن پیچش را بیشتر كن، كه دارم نماز می‌خوانم در عین حال آن پیچ را زیادتر كن كه به اصطلاح گوش كنیم كه خلاصه از خبر هم محروم نباشیم. خب آدم مسلمان آدمی كه خودش بله نسبت به مسائل تقید دارد چرا باید این طور بشود؟ این برای چیست؟ برای این است كه آن برداشتی كه ما از نماز داریم آن برداشت، برداشت صحیحی نیست، فقط صِرف انجام دادن یك تكلیف و عدم اهتمام به آن در ظرف خودش و ترجیح دادن و برتری دادن امور دیگر زندگی و اجتماعی بر این تكلیف الهی است. این است نتیجه، مسئله همین است مطلب این است كه در مكتب بزرگان دیدگاهی كه نسبت به احكام و تكالیف اعمال می‌شود آن دیدگاه، دیدگاه عالم معنا و عالم غیب و عالم نور و عالم بهاء و عالم بهجت است. مسئله این است. بر آن اساس احكام شكل می‌گیرد.

 مرحوم قاضی برای چه می‌فرماید كه در هر جای از منزل نماز نخوانید جایی را انتخاب كنید كه از همه جا ساكت تر باشد؟. برای چه این حرف را ایشان می‌زند؟ اتاقی را انتخاب كنید كه خودتان احساس كنید حالتان در آن اتاق بهتر از بقیه است، انسان خودش هم می‌تواند احساس كند، یك جایی را می‌رود تجربه می‌كند جاهای مختلف، می‌فرمودند اگر در این اتاق نماز می‌خوانید می‌بینید آن حال را ندارید، این اتاق را عوض كنید بروید جای دیگر می‌بینید آنجا حال ندارید بروید جای دیگر، از نماز در جای وسیع كه همه چیز در جلوی چشم انسان است، همه اینها می‌فرمودند پرهیز كنید، سعی كنید كه امور جانبی شما را از توجّه باز ندارد. خب مرحوم قاضی هم فقیه بود، مرحوم قاضی هم عالم بود، مرحوم قاضی هم مجتهد بود، مرحوم قاضی هم همین درسها را خوانده بود، همین كتابها را خوانده بود. چرا ما اینها را در راه و روش دیگران نمی‌یابیم دلیلش چیست؟

 دلیلش این است كه آن دیدگاهش نسبت به احكام دیدگاه عالم غیب است، دیدگاه ما نسبت به احكام دیدگاه مادی است، دیدگاه رباتی است انجام بده و برو، بگذار دُمت را روی كولت و برو، همین تكلیفت را سه ركعت انجام دادی وضویت درست بود، رو به قبله هم كه ایستادی، تلویزیون می‌خواهد روشن باشد خب باشد، آن دارد اخبارش را می‌گوید، شما وَ لَا الضَّالِّينَ‌ را درست بگو، إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ‌ را درست بگو، دیگر به بقّیه چیزها كاری نداشته باش، انشاءاللَه آن دنیا هم كه خدا برای شما آماده كرده است نعمات خود را، درست؟ دیدگاه می‌شود دیدگاه مادی، منظورم از مادی نه مادی گرایی معروف مثل الحاد و اینها است، نه، توجّه توجّه به غیب نیست، التفات التفات آن سویه نیست، این سویه است. رعایت، رعایت مادی است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه وقتی كه می‌خواهی راجع به مسائل مختلف دیگر راجع به مثلًا فرض كنید كه به بنده راجع به حج خب خیلی صحبت كردم راجع به این قضیه، وقتی كه دارید حركت می‌كنید، دور كعبه دارید می‌گردید، باید توجّه كنید بر این كه رسول خدا این جا پایش را گذاشته امیرالمؤمنین در همین جایی كه‌

 شما دارید پایتان را می‌گذارید یك روز امیرالمؤمنین قطعاً در این جا قدمهایش را گذاشته بود، یك روز رسول خدا قدمهایش را گذاشته، شما دارید جایت را جای پای رسول خدا می‌گذاری، باید نگاه كنی در این جا همه چیز را بگذاری كنار، فقط او بماند فقط هو بماند، فقط حق بماند، ذكر باید ذكر توحید باشد. به این طرف و آن طرف و به بالا و پایین و دیوارها و سنگ فرشهای سفید و اینها نباید توجّه كنی، فقط باید چشم را ببندیم، یا باز كنیم چشم بسته را باز كردن ندارد، هر كسی به حال خودش، توجّه كنید و بگردید و احساس كنید كه داری دور او می‌گردی. درست؟! توجّه كجاست؟ آن سویه، آن طرف. وقتی كه می‌گوید آن طرف، می‌گوید حالا شانه‌ات تكان خورد هم خورد، ببینید نتیجه اینجا ظاهر می‌شود خروجی آن این است، حالا شانه‌ام تكان خورد خورد. یك كسی آمد شما را هم هل داد خب هل داد كه هل داد. خب هل داد بقّیه را برو ولی بقیه می‌گویند نه آقا هل اگر بی‌اختیار باشد باید بایستی، برگردی، با اختیار خودت بروی! این حرفها چیست؟ چون این دو متر را با اختیار خودت نرفتی، هلت دادند خب هلت دادند بالاخره خودت رفتی دیگر، پر نزدی كه آمدی این جا، خودت رفتی این جا، آن می‌گوید اصلًا نگاه نكن به این كه كسی به تو تنه می‌زند یا نمی‌زند، یا فرض بكنید كه رداء را از تو می‌كشد یا .... آن می‌گوید آی بایست رداء رفت كنار باید بپوشم! نمی‌دانم خراب شد چه شد؟! گوشه كتفم مساوی با كعبه شد یا نشد؟ یا به اندازه ده سانت موقعی كه زاویه می‌گیرد و می‌خواهد حركت كند كنار برود مخصوصاً در آن جایی كه می‌خواهد از كنار حجر اسمعیل بگذرد در آن جا خیلی باید دقّت باشد، باید كاملًا گونیا و نقاله بگذارند كه قشنگ این كتف یك وقتی از این سنگها منحرف نشود، توجّه پیدا نشود، ببینید دیدگاه ماده را، دیدگاه روحانی و عالم غیب می‌آید و احكام را بر طبق خودش آن احكام را استنباط می‌كند، از روی مدارك، نه از روی سر خود و روی سلیقه خود و بدون مدرك، همان مدرك را می‌آورد و با آن دیدگاه می‌آید آن حكم را كه بتواند وقتی كه هفت شوط شد تمام شد، آدم بگوید هان یك چیزی شد، این كه می‌گوید هان یك چیزی شد مال این است، آن حالی كه احساس می‌كند كه بعد از هفت شوط آمد دید حالش یك جور دیگر است قبل از هفت شوط نبوده آن مال این است حالا اگر شما رفتید تمام ذهن و فكر متوجّه ماده بود، متوجّه سنگ بود، متوجّه گونیا كردن بود، گونیا كردن شانه با خود بیت بود، هفت تا كه هیچی هفتاد تا هم انجام بدهی خسته و كوفته فقط می‌روی یك گوشه می‌نشینی، كاری انجام نشده مسئله‌ای در این جا تحقّق پیدا نكرده، این دیدگاه می‌شود دیدگاه مادی، دیدگاهی كه احكام را كه باید پلی باشد برای عبور انسان و برای حركت انسان، بابا خدا بیكار نبود كه این احكام را آورد، بیكار نبود، ملائكه او بیكار نبودند این قدر كار داشتند كه اگر هم این احكام را نمی‌آوردند بیكار نبودند. این احكام و این تكالیفی كه از آن مبدأ آمده است و برای انسان این تكالیف می‌آید و به واسطه سنخیت بین ظاهر و بین باطن آن تأثیر باطنی خود را بر نفس باقی می‌گذارد این احكام این تكالیف را ما می‌آوریم پایین، پایین، پایین، پایین، می‌آوریم می‌آوریم در یك حد عادی و معمولی و متعارفی كه حتّی اگر یك مجسّمه و ربات هم این اعمال را انجام بدهد ما در این حدّ می‌گوییم قبول است. حجّت را انجام دادی برو بابا پی كارت حجت تمام شد دیگر رفت. حجّت تمام شد و رفت دیگر دیگر تمام شد، در این حدّ.

 اگر یكدفعه نظر رفقا باشد سابق یك قضیه‌ای را نقل كردم از مرحوم آقا نسبت به كیفیت و دیدگاهی كه‌

 انسان در موقع حج باید داشته باشد وقتی كه ترك وطن می‌كند و جلای دیار می‌كند باید داشته باشد یك قضیه نقل كردم، نمی‌دانم یادشان هست یا نه؟ حالا تكرارش بد نیست چون علی كل حال اینها مسائلی است كه برای وارد شدن در این بحثی كه داریم خب در یك راستا این قضایا و این مسائل قرار می‌گیرد، صحبت ما این بود كه چگونه تغذیه می‌تواند اثر مطلوب و نامطلوب در سیر و سلوك انسان بگذارد خب این یك مسئله‌ای است كه باید روشن بشود و انسان بفهمد و بداند كه آنچه را كه خداوند مقرّر كرده است گتره نیست و بیخود نیست و برای حركت انسان همگونی در امور زندگی و روزمره لازم است، این همگونی اگر بخواهد از بین برود یك جای قضیه لنگ می‌ماند، آن وقت انسان همیشه یا دچار اضطراب است یا دچار ركود است، اضطراب ندارد ولی ركود دارد ده سال می‌گذرد می‌گوید آقا ما چیزی نشدیم یا دچار ركود است یا این كه دچار پس روی است، پس می‌رود، از آن حال اوّل، حال اوّل خودش را هم از دست می‌دهد. حال اول خودش را از دست می‌دهد و در این زمینه خوب مطالب بسیار گفته شده است، بسیار بسیار الآن مسائل مختلفی بر ذهن من دارد هجوم می‌آورد كه احساس می‌كنم كه اینها را قبلًا خدمت رفقا عرض كرده ام كه همه ارتباطی با این مسائل دارد با این مطالبی كه خب فعلًا در نظر داریم.

 در آن سالی كه مشرّف شدیم برای حج و من حدود هفده سال یا كمتر داشتم. اولین سفری كه مشرّف شدیم، آن شب اوّل كه مدینه بود، در مدینه وارد شدیم رفته بودیم با مرحوم آقا بیرون به اتّفاق اخوی و بعضی از اینها وقتی مراجعت كردیم آن عدّه‌ای كه در آنجا بودند اتفاقا همه از افراد سرشناس هم بودند، از مسئولین هیئات بودند، از افراد موجّه بودند، داشتند با هم یك بحثی می‌كردند یك مسئله‌ای را در عالم خودشان و در فضای فكری خودشان داشتند صحبت می‌كردند، وقتی كه مرحوم آقا برگشتند و نشستند یكی از آنها گفت آقا ما الآن داشتیم راجع به یك مطلبی با هم صحبت می‌كردیم و هر كدام از این رفقا و دوستان مطلبی به نظرش رسید، حالا گفتیم این مسئله را به شما عرضه كنیم و ببینیم كه شما در این قضیه چه نظری دارید؟! ایشان سكوت كردند و علامت رضا كه ادامه بدهید ایشان گفت ما همه در این مسئله متفّق بودیم بالاخره این سفری كه پیش آمده خب سفری است كه یك ماه طول خواهد كشید در این سفر ما از زن و بچّه و افراد و متعلّقین خب دور شدیم، كار و كسب و اینها را چه بسا حتّی كنار گذاشتیم یا به حدّاقل رساندیم، صرف مال كردیم و در این سفر و برای این خب خرج می‌كنیم، مالی را صرف می‌كنیم، خب این مال هم كه مجّانی به دست نیامده، بالاخره صرف عمر و وقت شده برای این مال، ما می‌خواستیم ببینیم كه چه كنیم كه حداكثر استفاده را از این مسائلی كه پیش آمده، از این جلای وطن، از این بعد سفر، از این مدت طولانی مسافرت از این مخارجی كه هست و سایر اموری كه خب طبعاً در این سفر هست حداكثر استفاده را در این جا بكنیم؟ چه كنیم؟ قبل از این كه بنده به ادامه این مسئله بپردازم، جایی بودم و در یك سفری بودم، در سفر عمره البتّه، در چند سال پیش، كه عده‌ای از افراد، از علما، از بزرگان هم بودند در آن جا در آن كاروانی هم كه بودیم و بعضی از وجوه هم بودند و عجیب است كه همین سؤال در آن جا مطرح شد منتهی خب اینجا افراد بیشتری بودند شاید حدود صد نفری‌

 اشخاص بودند و این سؤال را مطرح كردند ما هم به طور ناشناس بودیم چون با همین لباس سفید و اینها بودیم، كسی مطلع نبود كه ما هم جزو همین (روحانیون) هستیم، كنار نشسته بودیم برای خودمان به همین هیئت به اصطلاح عربی، خب آقایان بودند در اینجا و سؤال شد، دیگر طبعاً همه به همدیگر تعارف كردند و یكی از آنها كه بسیار از دیگران نسبت به بعضی از مسائل امتیاز و ترجیحی داشت شروع كرد به گفتن كه در اینجا باید زیاد طواف كنید و نمی‌دانم باید زیاد ... انسان باید حداكثر استفاده را بكند این پولهایی كه شما دارید خرج می‌كنید، مفتی به دست نیاورده اید، باید كاری بكنید كه بعد احساس پشیمانی نكنید و و و و دیگر. گفتم ای وای، خب حرفهایی كه در آنجا مطرح می‌شد در همان حدی بود كه خب دیگر بیش از این توقّعی نبود، گفتم ای پدرجان جایت خالی كه در آن جلسه آن شب ما از شما چه شنیدیم و چه دیدیم و الآن داریم چه می‌بینیم و چه می‌شنویم!! ایشان هم معتقد بود بر این كه عمره بیشتر می‌شود انجام داد و اگر چه جایز نیست هر چه می‌توانید عمره انجام بدهید!، بالاخره اگر هر روز می‌توانید انجام دهید هی ثوابتان را بیشتر كنید، هی كار بیشتر كنید و از این مسائل نمازتان را درست بخوانید یا نمی‌دانم بدهید به كس دیگر كه او بخواند و امثال ذلك در همین حدود مطالب دور می‌زد، البته خب در آن توسّل به امام زمان بود، وقتی كه دارید طواف می‌كنید توسل به امام زمان داشته باشید بالاخره آن آقای ما است، این هم مسائلی بود كه بالاخره در ضمنش كه مطرح شده بود اما در همین حدود قضایا دور می‌زد.

 مرحوم آقا وقتی كه این مطالب را شنیدند فرمودند كه خب حالا ما یك سؤالی می‌كنیم از شما و پاسخ سؤال ما را بدهید. بالاخره هر كدام از آن افرادی كه در آنجا بودند سنّشان شصت سال بود، هفتاد سال بود، پنجاه سال بود، افرادی بودند كه جوان نبودند جوانترینشان ما بودیم كه شانزده سال، هفده سالمان بود، جایی هم نرفته بودیم ولی آنها الحمدلله سفرهای عدیده، این طرف آن طرف خارج و خلاصه هر كدام برای خودشان بواسطه آن اشتغالشان خب سفرهای عدیده داشتند گفتند:" هر كدام از شما سفرهای عدیده به این طرف و آن طرف طبعاً داشته اید آیا در آن سفرهایی كه می‌رفتید، برای آمریكا می‌رفتید، اروپا می‌رفتید، ده روز، پانزده روز، بیست روز و خلاصه به كارتان می‌خواستید برسید به امور و .... هیچ در آنها فكر می‌كردید كه حالا این سفر بیست روز من دارم می‌آیم و از زن و بچّه دارم جدا می‌شوم و چه كار بكنم؟ و یا این كه نه می‌رفتید و به كار و برنامه و گشت و سیرتان می‌پرداختید و به كار و مسائلتان؟ هیچ در آنها فكر می‌كردید كه الآن دارید خرج می‌كنید؟ هیچ در آنها فكر می‌كردید؟ چه شد موقع مكّه آمدن كه شد یك دفعه فرض كنید كه به سرتان زده كه حالا بیایید چرتكه بگذارید جلویتان و یا ماشین حساب، آن موقع كه كامپیوتر نبود یك ماشین حساب بگذارید و چرتكه بیاندازید كه چقدر خرج كردیم چند دلار این طور شده، آن طور شده، بعد بیاییم یك حسابی بكنیم استفاده بكنیم؟ گفتند این قدر شما در این مدّت عمرتان سفر كردید كه این سی روز مكّه اصلًا انگشت او هم نخواهد شد كه بخواهید بیایید این سی روز را حساب كنید. آن قدر در مدّت عمرتان اتفّاق افتاده كه پول خرج كرده اید و به حساب نیاورده اید كه این مقدار چندرغازی كه الآن برای مكّه برداشتید كنار گذاشتید، الآن به حساب نمی‌آید نسبت به این همه پولها، گردشها و این همه تفریحها و این همه ولخرجیها ... چون همه افراد مرفهّی بودند در آن كاروان اكثراً افراد مرفهّی بودند و از افراد وجوه و اینها بودند و اصلًا به حساب نمی‌آید. آن‌

 قدر فرض بكنید كه مسائلی كه پیش آمده كه از زن و بچّه و اینها جدا بودید و فلان یكی یكی شروع كردند به این نقاطی كه اینها روی همین داشتند دست می‌گذاشتند، روی همین، شروع كردند بعد گفتند حالا اگر بیائیم حساب كنیم و بسنجیم این مكّه آمدن را در قبال اینها این چقدر ما می‌توانیم حساب كنیم؟ مایه گذاشتیم اینها به همدیگر یك نگاهی كردند و هیچی آقا! گفتم پس چه منّتی می‌خواهید سر خدا بگذارید؟ آی مادر اینجا یك ماه فلان كردیم، یك ماه دوری كردیم، یك ماه چه كردیم و خرج كردیم و فلان كردیم، این منّت گذاشتن این یعنی چه؟ به حساب آوردن یعنی چه؟ پس ما در این سفر عبارت ایشان بود: نه خرجی كردیم، نه از زن و بچّه‌ای جدا شدیم و نه جلای وطنی كردیم و نه فرض بكیند كه مسئله‌ای در اینجا اتّفاق افتاده كه او را بخواهیم در قبال آن چه را كه توقّع داریم از خدا این را در مقابل او قرار بدهیم چیزی دست ما نیست، چیزی ما در دست نداریم، حالا كه چیزی ما در دست نداریم اگر قرار بشود خدا به شما بگوید شما می‌خواهید پولی را كه فرض بكنید كه این مقدار برای این سفر كنار گذاشتید در قبالش من چه و چه بدهم؟! اگر او بخواهد حساب برسد می‌دانید چه جوری حساب می‌رسد؟ می‌گوید یادت می‌آید كجا برداشتی چه پولی خرج كردی؟ یادت می‌آید آنجا خرج كردی؟ یادت می‌آید این مقدار اضافه آوردی اگر بخواهد اصلًا دیگر برو همه آنهایی كه اضافه من به تو دادم بیاور بسیار خب، این هم در كنارش قرار بده و چرتكه می‌اندازیم، اگر این اضافه شد ما در قبال این، این مسئله را به تو می‌دهیم اگر اضافه نشد آن موقع تو به ما بدهكار هستی. یادت می‌آید تو در آن جا چه سفرهایی رفتی؟ چند روز رفتی؟ دو هفته كجا رفتی؟ بیست روز كجا رفتی؟ اینها سفرهایی كه گذاشتی رفتی و كیف كردی و اصلًا در این مسائل نبودی، خب اینها را بیاور یك طرف بگذار این یك ماهی كه آمدی حج این هم یك طرف بگذار تا آن وقت ببینیم كه برتری با كدام خواهد بود، وقتی كه این مطالب را ایشان فرمودند یك دفعه ما دیدیم ایشان هی دارند سرشان را می‌اندازند پایین پایین پایین بعد گفتند كه رفقا با توجّه به آن چه را كه ما الآن بخواهیم به حساب بیاوریم پس ما چه كار كردیم؟ چه رنجی را ما تحّمل كردیم؟ چه مسئله‌ای را ما تحّمل كردیم؟ چه تعلّقی در این جا گرفته شده كه بخواهند آن؟ هیچی، دستمان خالی و صفر و هیچ عوضی را در اینجا نداریم تا معوّضی را از خدا بخواهیم در این جا بخواهیم تقاضا كنیم با دست خالی آمدیم و تقاضای عنایت و تقاضای لطف از آن طرف فقط همین، از یك طرف جیب خالی خالی و فقر محض و از آن طرف غنی بالذّات كه بحر كرم متلاطم او حدّ و انتها ندارد، این است. با دست خالی آمدیم این جا مسئله این است. در دیدگاه ماده و ماده‌گرایی برای انسان حساب و كتاب قائل هستند در قبال عنایت و لطف پروردگار، در دیدگاه توحید و اهل معرفت انسان جایی ندارد تا این كه بخواهد عرضه كند متاع خود را در این بازار، مگر عبد از پیش خودش چیزی دارد؟ مگر عبد دفترچه بانكی دارد كه بخواهد از حساب خودش بردارد، عبد چه دارد؟ مگر بنده چه دارد كه بخواهد آن را عرضه كند؟ صفر و صفر و صفر هیچ ندارد، هیچ ندارد. حالا كه هیچ ندارد با این دیدگاه انسان به خدای خودش رو می‌آورد كه خدایا من هیچ ندارم، هیچ نیستم، چیزی ندارم كه عرضه كنم. آن وقت با این كیفیت شما می‌بینید كه در این روحیه تأثیر می‌گذارد، در حال بنده تأثیر

 می‌گذارد، حال استكانت را بالا می‌برد، حال فقر را بالا می‌برد و در نتیجه خب وقتی كه هر چه بالاتر رفت آن عنایت بیشتر می‌شود و آن كرامت و لطف پروردگار در آن جا اضافه می‌شود، سر كلاس درس وقتی كه استاد دارد درس می‌دهد نگاه به شاگردان می‌كند كدام شاگرد طلبش بیشتر است، كدام شاگرد نسبت به استادش خاضعتر است، كدام شاگرد نسبت به استادش خاشعتر است، كدام شاگرد خود را محتاجتر دارد عرضه می‌كند، آیا استاد نسبت به آن شاگردی كه فخر بفروشد، نظر می‌اندازد؟ برو پی كارت. نسبت به آن شاگردی كه بگوید كه آقا این چیزها را من بلدم، آیا به او نظر می‌كند؟ نسبت به او كه بگوید من پدرم فلان الدوله است، به او كاری ندارد، به او توجّه نمی‌كند، چرا؟ چون كلاس درس، كلاس اعطای معرفت است و اعطای علم است و در حال علم باید انسان آن فقر را داشته باشد این بضاعت اصلی را باید داشته باشد تا این كه بتواند استفاده اش را بكند و إلّا این كه بیاید بگوید دارم، خب داری برو دیگر، پس چه می‌خواهی؟ داری دیگر چه می‌خواهی؟ این دیدگاه، دیدگاه اهل توحید است دیدگاه عبودیت و دیدگاهی كه تمام مسائل را از روی جنبه روحی او و جنبه نورانی او مورد توجّه قرار می‌دهد، نمازی كه می‌خواهد بخواند باید چگونه بخواند كه آن جنبه در آن رعایت بشود؟ روزه‌ای را كه می‌خواهد بگیرد چگونه بگیرد كه آن جنبه در آن رعایت بشود؟ حجّی را كه می‌خواهد انجام بدهد، انفاقی را كه می‌خواهد بكند همه اینها باید در آن جنبه باشد كه این قضیه در او انجام بشود، این مسئله باید در او انجام بشود، نه دیدگاه دیدگاه مادی، در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائل حكومتی در همه اینها، آن دیدگاه توحید در آن جا حاكم است.

 خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را آمدند غصب كردند، غصب خلافت كردند، امیرالمؤمنین چه كار كرد؟ آمد فحش داد؟ آمد آنها سبّ كرد؟ از آنها كناره‌گیری كرد و رفت، نیرو جمع كرد؟ افراد جمع كرد و به جنگ آنها رفت؟ نه رفت كنار، حكومت مباركتان باشد، خلافت مباركتان باشد، نمی‌خواهید ما را، ما نمی‌خواهیم. ولی نیامد به نحوی عمل كند كه در میان افراد مشخّص باشد یك جریانی می‌خواهد به وجود بیاورد، حتّی در نماز ابوبكر هم حضرت می‌آمد شركت می‌كرد در بعضی از اوقات، البته نه همیشه، این شركت در نماز یعنی چه؟ یعنی حكومت را گرفتید بسیار خب مباركتان باشد من باید كاری انجام بدهم، من به شما كاری ندارم، من باید كاری انجام بدهم كه اسلام از بین نرود آن را من باید انجام بدهمآ من به شما كاری ندارم شما هر كاری می‌خواهید بكنید بروید بكنید. من باید یك نحوه عملی داشته باشم كه آن مشیت الهی و تقدیر الهی را در این جا جاری كنم، من باید این جور باشم. شما حالا هر كاری می‌خواهید بكنید، بروید بكنید مردم من را نمی‌خواهند خب نخواهند، نمی‌خواهید نخواهید، بروید او را بخواهید. عجیب است واقعاً جریان امیرالمؤمنین خیلی عجیب است. همه ائمه همه ائمه علیهم السلام در وضعیت خودشان، در وضعّیت سیاسی و اجتماعی خودشان با حكام ظلم دارای روشی بودند كه آن روش نشان می‌دهد كه دیدگاه امام علیه‌السّلام، دیدگاه مادی شرعی نیست، مادی شرعی. دیدگاه نورانی شرعی است، دیدگاه عالم غیب شریعت است، دیدگاه آن سویه شریعت است. لذا در بعضی از موارد می‌بینیم این جور عمل می‌كنند، در بعضی موارد جور دیگر عمل كنند، در تمام موارد به نحوی كه آن جهت و دیدگاه آن بتواند كار خود را بكند، آن بتواند آن دیدگاه تأمین بشود، تأمین بشود.

 نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نسبت به امام حسن علیه‌السّلام فرض كنید كه سیدالشّهدا علیه‌السّلام، امام سجاد علیه‌السّلام موارد مختلف كه پیش می‌آمد تمام اینها حكایت از این مسئله می‌كند كه امام علیه‌السّلام به دنبال رسیدن حكومت ظاهری نیست، چون اگر انسان به دنبال حكومت ظاهری باشد، آن برای خودش راه دارد، سیاست دارد.

 اگر امیرالمؤمنین به دنبال حكومت ظاهر بود می‌رفت جلوی نهر صفین را می‌بست همان طوری كه معاویه بست، معاویه از راهش وارد شد، از راه حكومت ظاهری وارد شد، آمد نهر را جلوی امیرالمؤمنین بست كه لشگر به ستوه بیاید و بعد تسلیم بشود و برگردد، یا این كه با یك حمله‌ای اینها غلبه كنند و كار را تمام كنند. نقشه‌ای كه او می‌كشد نقشه شریعت ظاهر است، ظاهر چه حكم می‌كند؟ امیرالمؤمنین كه كار دستش می‌آید، نقشه‌ای كه می‌كشد مخالف است، اصلًا می‌گوید بیایید آب بخورید ا ا ا مگر شما برای حكومت نیامدی مگر نیامدی معاویه را برداری؟ مگر از مدینه حركت نكردی؟ وقتی كه این حركت دارد انجام می‌شود شما كه داری برای همه نامه می‌نویسی برای امراء و بزرگان قبائل داری نامه می‌نویسی، برای اصحاب نامه می‌نویسی به عنوان خلیفه مسلمین، افراد را دعوت به جهاد بر علیه معاویه می‌كنی؟ این برای حكومت است دیگر، این برای خلافت است دیگر، خب این كه بهترین وقت است كه به جنگ برود و با ریختن خون تمام شد، مسئله تمام شد و حقّش هم بوده بیاید بگیرد ولی می‌بینیم عجب حضرت جلو را گرفت همین كه گرفت یك دفعه گفت بروید بدهید به آنها، صدای اصحاب یكدفعه درمی‌آید آنها كه آن دیدگاه را ندارند، مسلمان هستند، شیعیان امیرالمؤمنین هستند، البتّه نه همه آنها آن عده‌ای كه خب عادی بودند و ظاهر بودند و افراد عادی بودند گفتند: یا امیرالمؤمنین ما را از مدینه بلند كردی، آوردی اینجا، كوفه، این طرف و آن طرف و قبائل و این حرفها فلان تمام شد، خب اینها، خودت گفتی، خودت گفتی بلند شوید بیایید این معاویه را برداریم فرض بكنید كه خلعش كنیم، فرض كنید كه بگذاریم كنار، این دارد چه می‌كند و چه می‌كند حالا كه سر بزنگاه شد .... بلند شوید بیایید این همه ماهها طول بكشد حركت و فلان و گرد و خاك هزار تا دربه دری، همین كه فرض بكنید كه انسان می‌خواهد بلند شود برود یا در آن جریانی كه در مكه پیش آمد برای رسول خدا، یك آدم تشنه‌ای كه در جریان .... رسول خدا بلند می‌شود و كوزه را برمی‌دارد، می‌رود در یكجا از آن كوه برود بالا از آن كوه بیاید پایین تا فرض كنید كه برود راههای مختلف، همین كه لب چشمه كه برسد نه این چشمه خوب نیست آبش خوب نیست این شبهه ناك است، مشكوك است برگردیم سر جایمان، ا ا ا ما برداشتیم، كاسه برداشتیم، كوزه برداشتیم، مشك آب برداشتیم این همه راه آمدیم تا اینجا عطش داریم باید الآن چه كنیم، نه برگردیم برگردیم سر جای اولمان شما چه می‌گویید؟ نمی‌گویید كه فرض كنید كه این مشاعرش كار نمی‌كند؟! این فرد مشاعرش كار نمی‌كند؟! این طور می‌گویید دیگر. آنها نسبت به امیرالمؤمنین این جور قضاوت می‌كردند، از مدینه ما را بلند كردید تا این جا، حالا كه در اینجا گلوی خصم را در دست خود داریم فشار می‌دهیم، علی می‌گوید ول كن ول كن. دوباره نفس بكشد دوباره برود سرجای خودش تجدید قوا بكند، این دیدگاه چه‌

 دیدگاهی است؟ مردم آن زمان متوجّه این دیدگاه نبودند. این دیدگاه دیدگاه فقه ظاهری است، این است قضیه این دیدگاه این دیدگاه دیدگاه شریعت ظاهری است آنها هم روی حساب خودشان درست می‌گفتند، روی حساب و فهم خودشان می‌گفتند حالا به جای این كه بیاییم شمشیر بزنیم و این همه كشته بدهیم و چه بدهیم و نه كشته و نه فلان تمام شد قضیه، الآن كلكش را می‌كنیم.

 حضرت در اینجا چه می‌فرماید؟ حضرت می‌فرماید رسیدن به حكومت با نامردی كار من نیست، این است. با نامردی كار من نیست. آن حكومتی كه در آن اقامه نماز بشود، در آن اقامه روزه باشد، در آن اقامه نماز جمعه بشود، در آن چه بشود چه بشود با بستن آب، با بستن آب، كار من نیست، بله، من شما را آوردم، نامه دادم، امراء، آن رؤسای قبایل را از این طرف و آن طرف دعوت كردم چه كردم، از مدینه تا صفین خیلی راه است دویست فرسخ، بله، بیشتر از دویست فرسخ راه است شما را برداشتم آوردم در اینجا، این كارها را همه انجام دادم ولی می‌دانید در تمام این سفر حال و هوای من چه بود؟ فكر و خیال من چه بود؟ این فكر من در كجا كار می‌كرد؟ شما فكرتان كجا كار می‌كرد؟ من فكرم كجا كار می‌كرد؟! درست؟ منتهی آنها نخواستند از این بستر آماده استفاده كنند، نخواستند، اگر دنبال امیرالمؤمنین بودند یك یك حساب می‌رسیدند، با یك بستن آب كارشان تمام بود، با یكی از این مسائلی را كه می‌دیدند و به مطلب می‌رسیدند كارشان تمام بود. آنها ظاهر را می‌بینند البتّه خب عده‌ای بودند كه اینها جزو حواریون بودند و به مسائل و لمّ كار وارد بودند، اطلّاع داشتند، رموز را سردر می‌آوردند یواشكی هم می‌آمدند و یك خنده هم می‌كردند: خیال می‌كنید ما نمی‌دانیم؟ ما هم خبر داریم برای چه آب را باز كردیم؟! حضرت می‌فرمودند بله بله درست است .... ما از خودت یاد گرفتیم، خودت به ما یاد دادی، مردانگی را خودت به ما یاد دادی، حركت و توجیه به سمت توحید را خودت به ما یاد دادی، خودت این طوری به ما یاد دادی، خوشا به حال ایشان، واقعا خوشا به حال ایشان چه قدر آنها در حال و هوای عجیبی بودند، چقدر در حال و هوای عجیبی بودند! امیرالمؤمنین دارد به ما یاد می‌دهد، بیا فقهت را فقه توحیدی بكن این جوری، شریعتت را شریعت توحیدی بكن.

 وقتی شمشیر دارد می‌آید بر سر عمروعاص خب واجب است، از نظر شریعت واجب است، فقهی بگوییم زدن شمشیر بر سر عمروعاص واجب است چون دشمن خداست، دشمن اسلام است، دشمن ولایت است، آمده به جنگ، آمده برای از بین بردن شریعت، باید شمشیر را بیاوری بزنی، درست؟! همین كه آمدی بزنی یك مرتبه او می‌آید عملی انجام می‌دهد كه می‌گوید من استغاثه می‌كنم به تو، می‌دانید این كاری كه عمروعاص كرد یعنی چه؟ یعنی یا علی من كرامت تو را می‌فهمم، خیلی عجیب است ها! من می‌دانم تو از چه روح بزرگی برخورداری، من می‌دانم تو از چه افق فكری برخورداری، آن حیای تو را من دارم الآن می‌فهمم، آن بزرگواریت را می‌فهمم می‌خواهم پاتك بزنم، حالا كه می‌بینم تو دارای آن حیاء هستی، دارای آن كرامت هستی، دارای آن عزّت نفس هستی و دارای آن دید توحیدی هستی ....، عمروعاص می‌دانست امیرالمؤمنین دیدش توحیدی است واللَه و باللَه می‌دانست، خیال نكنید عمروعاص عمروعاص است نه خوب می‌فهمید، عمروعاص بین امیرالمؤمنین و معاویه فرق نمی‌گذاشت؟ فرق نمی‌گذاشت؟ نه آقاجان، خوب فرق می‌گذاشت. شاید او از خیلی از ما بهتر علی را شناخته بود ولی شیطان گول می‌زند دیگر، شیطان گول می‌زند.

 عمروعاص می‌دانست كه شمشیر علی بر اساس حقد نیست، این را فهمیده. می‌داند شمشیر علی بر اساس كینه نیست، می‌داند شمشیر علی برای ریاست نیست، می‌داند شمشیر علی برای رسیدن به مقام نیست، می‌داند شمشیر علی برای رسیدن به دنیا نیست، می‌داند، می‌داند، همه اینها را می‌داند با توجّه به اینها می‌گوید خیلی خب آمدن و با این علی برخورد كردن دیگر برای ما كاری ندارد. این كه حالا كاری ندارد این را كه ما می‌دانیم، ترس عمروعاص این بود كه غیر از علی كسی بیاید بالای سر او شمشیر بزند، آن موقع نمی‌داند چه خاكی بر سرش كند، ولی حالا كه یك كسی مثل علی گذاشته پشتش، می‌گوید علی، غصّه نخور، یك حربه‌ای دستم است، یك شمشیری دستم است، یك چیزی دستم است كه هیچ كس نمی‌تواند آن را از من بگیرد، آن چیست؟ شناخت تو تو را می‌شناسم، این حربه من است عمروعاص دارد به امیرالمؤمنین می‌گوید تو را من می‌شناسم، تو را شناختمت، به تو رسیدم. شیطان نمی‌گذارد بیایم پیش تو و الّا از همه آن لشگر بهتر می‌شناسم تو را، از تمام این افرادی كه الآن دارند در ركاب تو شمشیر می‌زنند من بهتر می‌شناسمت. این را عمروعاص دارد می‌گوید امیرالمؤمنین آن هم كه علی است و ولی است و .... تا می‌بیند این عمل را انجام داد سرش را حضرت برمی‌گرداند. یعنی چه؟ یعنی جنگ تمام. یعنی رسیدن به حكومت و حكومت شام و اینها تمام شده عرض كردم آن روز خدمتتان همین جا بود ظاهراً در همین جا، تمام جنگ صفین سر عمروعاص بود، معاویه كاره‌ای نبود و بالاخره هم او شیطنتش را كرد و مسائل را به آن شكل كشاند این عمل امیرالمؤمنین یعنی چه؟ یعنی تمام اینها همه بر هوا همه این لشگركشیها بر هوا، همه این آمدنها بر هوا، همه این نامه نگاریها بر هوا، همه این هجده ماه، كم نیست آقا هجده ماه بر هوا، سی هزار كشته بر هوا، البته نه بر هوا یعنی .... خب همه شهدا جایگاه خودشان را دارند، منظور از دیدگاه ظاهر می‌گوییم، به همین رسیدن همه بر هوا، چرا؟ چون امیرالمؤمنین شریعتش، شریعت توحید است. فقه علی، فقه توحید است، احكام را علی از دیدگاه توحید و مكارم اخلاق دارد اجتهاد می‌كند و استنباط می‌كند و در این عالم محقّق می‌كند، وجوب امیرالمؤمنین، وجوبش ناشی از مكارم اخلاق است، عدم وجوبش، حرمتش ناشی از آن است، اقدامش ناشی از آن است، كفّ نفسش ناشی از آن است و توقفش ناشی از آن است، همه اینها در آن راستا دارد قرار می‌گیرد این آن چیزی است كه در مكتب توحید و عرفان و معرفت ما باید به آن برسیم، این است قضیه، مسئله این است.

 لذا تمام احكام روی این جهت شكل می‌گیرد، همه تكالیف بر این اساس جایگاه خودش را پیدا می‌كند. چطوری غذا بخوریم، مربوط به این می‌شود، نخوریم مربوط به او می‌شود راه برویم مربوط به او می‌شود، چقدر بخوریم؟ از كجا؟ میزانش، كیفیتّش، تنوعش و امثال ذلك.

 انشاءاللَه كه از خداوند توفیق بخواهیم كه ما را نسبت به مبانی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، مبانی ولایت، یعنی لوازم ولایت، آن ولایتی كه حقّ را كما هُوَ هو، در عالم انجاز می‌كند نسبت به آنها آگاه كند و پس از آگاهی ما را موفّق به عمل به آنها و استفاده از آنها بنماید.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد